



تاریخ سلاجقه روم به روایت ابن شداد

در «تاریخ الملک الظاهر»

زهرای علی محمدی*

مقدمه

دوره ایوبیان و ممالیک شاهد شرایط تنش‌زای قلمرو دولتهای عربی، بین مسلمانان و صلیبیان از یک سو و مسلمانان و مغولان از سوی دیگر بود. پیروزیهای سلاطین و حکام ممالیک در نبرد با مغولان و صلیبیان باعث می‌شد که مورخان — یا برخی از آنان — ایشان را به چشم بزرگمردان تاریخ ببینند و سیره یا شرح حال آنان را بنویسند. یکی از کسانی که در این زمینه قلم‌فرسایی کرده، ابن شداد صاحب اثر تاریخ (سیره) الملک الظاهر به زبان عربی است. او به سبب دارا بودن موقعیت برتر در نزد ملک ظاهر بیبرس (۶۵۸-۶۷۶ق) شاهد عینی اوضاع سیاسی زمان خویش بوده و توانسته است رویدادهای مربوط به سلطان مذکور را در اثرش به تصویر کشد.

یکی از مسائل مهم دوره سلطان بیبرس، تهاجم مغول به قلمرو شامات و نواحی اطراف آن و تلاش بیبرس در دفع حملات آنان بود. در این زمان، نیروهای مغول آسیای صغیر (آناتولی) را که دولت سلاجقه روم در آن حکومت می‌کرد، اشغال کرده بودند. در این زمان سرزمین آناتولی برای حکام و دولتهای بزرگ یک منطقه راهبردی و مهم محسوب می‌شد؛ طبیعی بود که ملک ظاهر نیز به عنوان سلطانی که فتوحات بی‌شماری در منطقه مدیترانه و قلمرو

تحت تسلط صلیبیان کسب کرده بود، به آناتولی چشم بدوزد. بنابراین با شروع مناسبات و استمداد دولتمردان سلاجقه روم از جمله معین‌الدین پروانه (نایب‌السلطنه) از بیبرس در مبارزه علیه اشغالگران مغول، از فرصت استفاده کرد و پاسخ مثبتی به استمداد آنان داد و پس از پیروزی در نبرد ابلستان در سال ۶۷۶ق به منطقه آناتولی لشکر کشید. ذکر این نکته مهم است که به باور برخی، مناسبات معین‌الدین پروانه با سلطان ظاهر و کشیدن وی به منطقه تهمتی بیش نبوده است؛ ولیکن طبق گزارشهای ابن شداد، جریان دخالت‌های پروانه به عنوان یک دولت دست‌نشانده ایلخانان در آسیای صغیر، در نبرد ابلستان و شکست اباقا سلطان ایلخانی در آن به اثبات می‌رسد. قسمتی از گزارشهای کتاب، مربوط به تهاجم مغول به منطقه شامات و آسیای صغیر و رفتارهای متقابل سیاسی معین‌الدین پروانه و امیران مغول و از سوی دیگر با سلطان بیبرس، می‌باشد. وجود چنین اطلاعاتی برای تاریخ آناتولی تحت اشغال مغول که با فقر منبع روبه‌روست، بسیار ارزشمند است. در حالی که سلجوقنامه‌های تألیف‌شده در دولت سلاجقه روم (مثل سلجوقنامه‌های آقسرائی و ابن بی‌بی، و تاریخ آل سلجوق در آناتولی) فاقد اخباری است که منابع عربی همچون تاریخ ملک ظاهر، بدانها اشاره کرده‌اند.

ذکر این نکته نیز ضروری است که گزارشهای مذکور ابن شداد در جلد هشتم کنز‌الدُرر و جامع‌الغُرر اثر ابن‌الدوادی (ف: ۷۱۳ق) تکرار شده که سالها پس از وی تاریخ‌نویسی کرده است. خود ابن‌الدوادی در ذکر گزارشهای خویش به ابن شداد ارجاع داده است. در مقاله حاضر سعی بر آن است که مسائل یاد شده، با استناد به گزارشهای ابن شداد در اثرش و نیز در مقایسه تطبیقی با منابع مربوط به آن بیان شود.

معرفی مورخ

عزالدین ابوعبدالله محمدبن علی بن ابراهیم بن شداد انصاری حلبی صاحب تاریخ الملک الظاهر در ذیحجه ۱۳ق متولد شد و در صفر سال ۶۸۴ق در مصر درگذشت (ابن شداد: ۱۰). اصل وی از حلب بوده، از آغاز جوانی در دستگاه ایوبیان مقام اداری داشته و کارشناس بودجه و

* کارشناس ارشد تاریخ از دانشگاه بین‌المللی امام خمینی

مالیات بوده است (کراچکوفسکی ۱۳۷۹: ۲۹۰). او در ۶۴۰ق از جانب ملک ناصر صلاح‌الدین ایوبی برای تدبیر امور مالی به سوی ولایت حرّان اعزام شد و به خوبی از عهدهٔ این امر برآمد (ابن شداد: ۱۳). زمانی که مغولان در سال ۶۵۷ق به میافارقین حمله کردند، به عنوان سفیر نزد آنان رفت و با آنان وارد مذاکره شد. این امر حاکی از فعالیت وی در امور سیاسی دوران خویش بوده است که کراچکوفسکی (همانجا) بر این امر تأکید کرده و گفته است که ابن شداد در جنگ بر ضد حملات مغولان شرکت داشت. اما این مذاکرات بی‌نتیجه مانده و ملک ناصر خانوادهٔ خود را در معیت وی از دمشق به حلب فرستاد تا از حملهٔ مهاجمان در امان باشند (ابن شداد: ۱۳). به دنبال توسعهٔ حملات هولاکو به منطقهٔ شامات و حلب، ناگزیر به مصر روی آورد و در قاهره در دستگاه ملک ظاهر بیبرس و سپس در نزد ملک منصور قلاوون مکنت و مقام یافت (ابن شداد: ۱۴؛ کراچکوفسکی: همانجا). کلود کاهن، مستشرق معروف، نیز همچون کراچکوفسکی، ابن شداد را به عنوان جغرافیدان معرفی کرده است (ابن شداد: ۱۲). علاقهٔ ابن شداد به تاریخ‌نویسی و جغرافیا در اثر تحولات ناگوار ناشی از تهاجم مغولان به دیارش بوده که بر آن شده است تا آثاری برای عبرت دیگران تألیف کند. مناصب دیوانی، مصاحبت با امرا و بزرگان و مأموریت‌های سیاسی که نتیجهٔ آنها آگاهی وی از امور مملکتی و خفایای رویدادهای جهان اسلام بود، این شایستگی و توانایی را به وی بخشید تا بدین کار دست یازد (دائرةالمعارف بزرگ اسلامی، ذیل «ابن شداد»).

آثار ابن شداد

ابن شداد پس از اقامت در مصر به تألیف آثاری پرداخت. آثار دیگر وی، جز سیرهٔ ملک ظاهر، عبارت‌اند از:

۱. کتاب بزرگ‌تر وی الاطلاق الخطیره فی ذکر امراء الشام و الجزیره^۱ نام دارد. این کتاب دربردارندهٔ خلاصه‌ای از وضع جهان عرب در مشرق مدیترانه پیش از حملهٔ مغول است که جلد اول در وصف حلب، جلد دوم در مورد سوریه و فلسطین، و جلد سوم خاص تاریخ جزیره (دیار بکر و ربیع) است (ابن شداد: ۱۷؛ کراچکوفسکی ۱۳۷۹: ۲۹۰-۲۹۱). مطالب ابن شداد دربارهٔ دمشق و محلات آن، کامل‌ترین کار آن دوران

- است و انعکاس آن را در نزد همهٔ مؤلفانی که به دورانهای بعد دربارهٔ فضایل دمشق نوشته‌اند، می‌توان دید (همان: همانجا).
۲. جنی الجنّین فی اخبار الدولتین، که خود ابن شداد در کتاب الاطلاق الخطیره به آن اشاره کرده است (ابن شداد: ۱۷).
 ۳. القرعة الشدادیة الحمیریة یا تحفة الزمن فی طرف اهل الیمن، که به گفتهٔ بروکلان نسخه‌ای از آن در هند موجود است (همان: ۱۸).
 ۴. برق الشام فی محاسن اقلیم الشام، که بروکلان از آن یاد کرده است (دائرةالمعارف بزرگ اسلامی، ذیل «ابن شداد»).
 ۵. کروم التهنانی لتفسیر السبع المثانی، که حاجی خلیفه (ج ۴، ص ۳۵۲) از آن نام برده است.
 ۶. الدرّة الخطیره فی اسماء الشام و الجزیره (دائرةالمعارف بزرگ اسلامی، ذیل «ابن شداد»).

بررسی محتوای کتاب

روایت و گزارش آغازین مورخ دربارهٔ تاریخ سلاجقهٔ روم مربوط به اعزام رسولان معین‌الدین سلیمان پروانه^۲ به عنوان دولت‌نشاندهٔ مغولان در آسیای صغیر و صمغرونیان^۳ (نماینده و امیر ایلخانان در دولت سلاجقهٔ روم) به دمشق به حضور ملک ظاهر بیبرس در سال ۶۷۰ق است.

۱. حاجی خلیفه (ج ۱، ص ۱۲۵) این اثر را منسوب به بهاء‌الدین یوسف‌بن رافع معروف به ابن شداد دانسته است که اشتباه است.
۲. او در این زمان نیابت سلطان غیاث‌الدین کیخسرو سوم را بر عهده داشت که به تأیید مغولان رسیده بود. وی در آغاز سرلشکر ارزجان بود که به مدد نیروهای مغولی به مقامات بالای سیاسی ارتقا یافت. او در این راستا، مقاماتی چون حاجبی، پروانگی، وزارت و نیابت را تجربه کرد. برای اطلاع بیشتر، نک: ناصرالملّه و الدین بیحیی‌بن محمدحسینی‌بن بی‌بی المنجمه ابن بی‌بی، «مختصر سلجوقنامه»، مندرج در کتاب اخبار سلاجقهٔ روم، به اهتمام محمدجواد مشکور، کتابفروشی تهران، ۱۳۵۰ش، ص ۲۷۲، ۲۸۶، ۲۸۸، ۲۹۵؛ محمودبن محمد آفسرای، تاریخ سلاجقه یا مسامره الأخبار و مسامره الأخیار، به اهتمام و تصحیح عثمان توران، تهران، اساطیر، ج ۲، ۱۳۶۲ش، ص ۴۶، ۸۹.
۳. نام وی به صورتهای صمغوا، صمغار و صمغان نیز در منابع عربی ذکر شده است.



در اینجاست که نام پروانه برای اولین بار در اثر ابن‌شداد مشاهده می‌شود. در این مذاکرات، سلطان بیبرس در برابر تقاضای اباقا که اطاعت بیبرس را خواستار شده بود، اعلام داشته بود که در قبال بازگرداندن قلمرو متصرفی حاضر به قبول اطاعت است و اباقا در برابر سخن وی خشمناک شده بود (ابن‌شداد: ۳۴-۳۵). در این زمان دولتمردان روم در کنار مغولان بوده و به نفع آنان اقدام می‌کردند.

در جنگ البیره که در سال ۶۷۱ق بین ایلخانان و ممالیک صورت گرفته بود، دولتمردان روم از جمله بدرالدین بیسری، اتابک ارسلان دغمش، شرف‌الدین خطیر هرکی، امین‌الدین میکائیل نایب سلطان غیاث‌الدین سوم و ... از جانب مغولان در این نبرد شرکت داشتند (همو: ۵۵ - ۵۶).

یک نمونه از مناسبات ملک ظاهر، رابطه با معین‌الدین پروانه نایب ایلخانان در دولت سلاجقه روم بود. بدین صورت که معین‌الدین پس از آنکه سلطان غیاث‌الدین کیخسرو سوم را در سال ۶۶۴ق تحت امر و کفالت خویش قرار داد، قدرتش را در دولت سلاجقه روم مستحکم ساخت. در این زمان تنها صاحب فخرالدین علی وزیر^۱ بود که در دولت سلاجقه روم و در نزد مغولان نفوذ زیادی داشت. پروانه درصدد کنار زدن او از صحنه سیاست بود. ابن‌شداد، جریان محاکمه وی و پسرانش توسط امرای مغولی را گزارش داده است که چگونه فخرالدین با وجود دفاع از خویش محبوس شد و پس از چندی مجدداً بر سر کار آمد (ابن‌شداد: ۶۲، ۶۳، ۱۲۲، ۱۲۳). گزارشهای این منبع، مکمل داده‌های آقسرائی و ابن‌بی‌بی در مورد ابن وزیر می‌باشد (نک: ابن‌بی‌بی: ۳۰۴-۳۰۸؛ آقسرائی: ۸۲، ۸۹، ۹۲، ۹۴، ۹۵).

این منبع در مورد نامه‌نگاریهای پروانه با ملک ظاهر بیبرس^۲ بیشترین مطالب دست اول را عرضه کرده است. این مناسبات از سال ۶۷۲ق شروع می‌شود و آن هنگامی بود که آجای برادر اباقا درصدد تسلط بر بلاد روم بود و چون معین‌الدین به خاطر تعدی و دست‌اندازیهای اجای در روم و دخالتش در امور دولتی، وجود او را نمی‌توانست در کنار خوش تحمل کند، از یک جهت، درصدد تخریب شخصیت او در نزد ایلخان برمی‌خیزد و از سوی دیگر، از سلطان بیبرس در دفع او از منطقه آناتولی یاری می‌طلبد.^۳

گزارشهای ابن‌شداد در مورد ارمنستان صغیر^۴ و حملات بیبرس به این منطقه و دخالت معین‌الدین پروانه در این حمله به نفع دولت مملوک نیز قابل توجه است.^۵ در سبب حمله بیبرس به ارمنستان صغیر، ابن‌شداد می‌نویسد: علت خروج ملک ظاهر و حملاتش به «سیس» پایتخت ارمنستان صغیر، معین‌الدین سلیمان پروانه بود که در نامه‌ای او را به قصد روم تحریک کرده بود. بدین صورت که بیبرس وقتی به پروانه در باب بیرون راندن اجای جواب مثبت داده و راهی روم شده بود، اجای و یارانش توسط اباقا به ایران فراخوانده شده بودند. با رفتن آنان، معین‌الدین سلطان ظاهر را به گرفتن سیس تحریک می‌کند تا دیگر وارد بلاد روم نشود: «امسال به سیس حمله ببر، سال دیگر بلاد روم از آن تو باشد.» (ابن‌شداد: ۱۰۶، ۱۰۷). در ادامه شکایت از اجای، جریان آمدن تقونین به همراه چهل نفر از یارانش از جانب اباقا به بلاد روم و تسلیم شدن پروانه در قبال آنان بیان می‌شود (همان: ۱۰۸). ورود مجدد اجای به بلاد روم و هراس پروانه از وی، فراخوانده شدن پروانه به نزد اباقا و پرسش

۱. صاحب فخرالدین علی بن حسین، زمانی که پروانه به وزارت سلطان رکن‌الدین بن غیاث‌الدین کیخسرو دوم رسید، او نیز مقام وزارت سلطان عزالدین بن غیاث‌الدین یافت. این دو سلطان با هم برادر بودند که حکومت مشترکشان در آناتولی در سال ۶۵۸ق به تأیید هولاکو رسیده بود. در مورد فخرالدین مراجعه کنید به: ابن‌بی‌بی: ۲۸۳، ۲۸۴، ۲۹۵، ۲۹۶، ۳۰۷، ۳۰۸؛ آقسرائی: ۶۱، ۶۹، ۹۲، ۹۴، ۹۵.

۲. سلجوقنامه‌های این دوره در مورد مناسبات پروانه چیزی گزارش نداده‌اند.

۳. ابن‌شداد: ۷۸، ۸۹؛ در مورد امیر اجای، یونینی از مورخان پس از دوره ابن‌شداد نیز گزارشهایی داده است. نک: قطب‌الدین ابی‌الفتح موسی بن محمد یونینی، ذیل مرآة‌الزمان، حیدرآباد دکن، مطبع دائرة‌المعارف العثمانیه، ۱۳۷۴ق/ ۱۹۵۴م، ج ۲، ص ۳۸۸، ج ۳، ص ۱۱۲، ۱۱۳، ۱۱۴.

۴. ارمنستان صغیر از نظر موقعیت جغرافیایی در شمال دار شام و در جنوب شرقی آسیای صغیر قرار داشت و دریای مدیترانه در غرب آن واقع می‌شد. شهرهای سیس و قبرس و طرابوزان از بلاد مهم آن بوده است.

۵. تنها مورخی که پس از ابن‌شداد، به مسائل مذکور، به شکل بدیعی پرداخته است، ابن‌عربی می‌باشد. نک: غریغوریس ابوالفرج اهرن ابن‌العبری، مختصر تاریخ‌الدول، ترجمه عبدالمحمد آیتی، تهران، علمی و فرهنگی، ۱۳۷۷ش، ص ۳۹۳، ۳۹۴.

از غیاث‌الدین در مورد مرگ پدرش مطالبی است که ابن‌شداد گزارش داده است (همان: ۱۲۳).

ابن‌شداد، در مورد جریان مطلع‌شدن اجای از دسیسه‌های پروانه در مورد خویش و عکس‌العملش، می‌نویسد: زمانی که اجای از این امر آگاه می‌شود، به اطلاع اباقا می‌رساند که پروانه و تقونین با هم تبانی کرده‌اند که مال و ثروت روم را به چنگ خودشان بیاورند و آن دو برای اخراجش از روم، حيله‌ای به کار برده و نقشه کشیده‌اند تا خود به استبداد در روم حکومت کنند. زمانی که پروانه از مضمون نامه ارسالی وی به اباقا از طریق جاسوسی مطلع می‌شود، از یک سو در تجهیز هدایا برای اجای کوتاهی نمی‌کند و هدایای بسیاری را به سوی وی ارسال می‌کند و در حق وی ملاطفت و مهربانی می‌کند تا از شر وی در امان باشد؛ و از دیگر سو، در جلب نظر اهل روم از فقها و قضات و اعیان می‌کوشد، مبنی بر اینکه اجای عزم در قتل وی و تقونین و سپردن بلاد روم به سلطان مصر کرده است (همان: همانجا).

ماجرای حمله مغول به قلعه البیره به فرماندهی تابشی و اتبای نوین (از امیران مغولی در روم) و لشکر روم به فرماندهی معین‌الدین پروانه و تبانی پروانه با بیبرس که نتیجه آن نبرد به نفع بیبرس و شکست مغول است، از دیگر داده‌های ابن‌شداد است.^۱ اقدام پروانه در این زمینه را ابن‌شداد چنین توصیف می‌کند: «زمانی که لشکریان مغول بر البیره نزول می‌کنند، پروانه چهارصد سوار را برای خبررسانی به نزد بیبرس می‌فرستد تا او را به جهت رهایی از شر مغول دعوت کنند.» جواب نامه بیبرس نیز به دنبال آن آمده است. نامه ارسالی سلطان مملوک در جواب درخواست پروانه، به دست «اتبانوین» فرمانده لشکر مغول در جنگ البیره می‌افتد و بدین ترتیب جریان مناسبات پروانه با ملک ظاهر فاش می‌شود.

این سخن پروانه است که در جواب امرای مغولی می‌گوید: «این مکر و حيله سلطان سیس است و او عزم بر قتل من گرفته است، این اولین باری نیست که وی در این زمینه دست به حيله زده است» (ابن‌شداد: ۱۲۶).

ابن‌شداد، سیس فعالیت‌های پروانه را دنبال می‌کند که چطور پس از شکست مغول در البیره، یاران و امرای خویش را برای خروج از تحت تابعیت مغول و روی آوردن به بیبرس دعوت می‌کند و سیس افرادی را به نزد بیبرس

می‌فرستد. جواب سلطان مملوک در طی نامه‌ای بیان شده است که وی اعزام نیروهای خویش را به خاطر فصل کم‌آبی ناممکن اعلام و این امر را به فصل بهار موکول کرده بود (همان: ۱۲۸). در این فاصله، دو تن از اعیان و نمایندگان اباقا به نامه‌های «شکتای» و برادرش «جورجی» به دربار سلطان بیبرس اعزام می‌شوند که قبل از رهسپاریشان از حضور حسام‌الدین بیجار^۲ حاکم خرتبرت (از شهرهای روم) درخواست پول و مال می‌کنند که در صورت رد تقاضا توسط وی، این مسئله را به اباقا گزارش می‌دادند. با مشاورت معین‌الدین پروانه، این امر صورت نمی‌گیرد و آن دو در ذیحجه سال ۶۷۵ هجری قمری کشته می‌شوند. پروانه به خاطر سرپوشی بر این مسئله، خواهر غیاث‌الدین را همراه با هدایایی به حضور اباقا می‌برد و از سوی دیگر نماینده‌اش را به سوی بیبرس در شتاب‌بخشی به رهسپاری به جانب روم اعزام می‌کند (همان: ۱۵۳، ۱۵۴).

در حقیقت با ذکر عنوان «توجه الامیر بدرالدین بکتوت الاتابکی الی اطراف بلاد الروم» مناسبات دولتمردان روم با ملک ظاهر آشکار می‌گردد. چنانکه بدرالدین بکتوت از جانب ملک ظاهر به روم آمده و دولتمردان را به اطاعت از وی فرا می‌خواند که هر کس اطاعت کند خون و مالش حفظ می‌گردد. آغاز عصیان اولاد خطیر (شرف‌الدین و ضیاء‌الدین) در این مرحله است (همان: ۱۵۴، ۱۵۵). امرای روم از جمله شرف‌الدین، تاج‌الدین کیوی، سنان‌الدین سیف‌الدین طرنطای دعوت وی را پذیرا می‌شوند (همان: ۱۵۷).

جریان رهسپاری سلطان بیبرس به بلاد روم و پذیرش او توسط پسران خطیر، از جمله مواردی است که به طور تفصیل در این کتاب گزارش شده است که ترکمانان نیز در این زمان به یاری آنان می‌شتابند و در این فعالیتها مشارکت می‌کنند. نیز دستگیری امرای مغول در این زمان توسط پسران خطیر و ترکمانان و سپس پیوستن

۱. همان: ۱۲۵؛ در این زمینه ابوالفداء الحافظ ابن‌کثیر الدمشقی، دقق اصوله و حقه احمد ابو ملحم، جزء ۱۳، بیروت، دارالکتب العلمیه، ۱۴۰۵ق/ ۱۹۸۵م، ج ۷، ص ۲۸۴؛ ابن‌عبری، ص ۳۹۴، نیز مطالب جزئی عرضه کرده‌اند.

۲. پسر وی امیربهدار، خواهر آن دو را به زنی گرفته بود. بهادر داماد آنان محسوب می‌شد (ابن‌شداد: ۱۵۳).



و قونیه دست به کشتار و تخریب زدند. آنان دروازه‌های شهرها و بازارها را به آتش کشیدند، خانه امین‌الدین میکائیل نایب سلطان غیاث‌الدین را به غارت بردند و او را به قتل رساندند. سپس پسران وی را که اعلام جنگ با آنان کرده بودند، در طی جنگی کشتند. نیز در این درگیریها، دایی معین‌الدین پروانه یعنی خواجه یونس حاکم انطاکیه در نبرد با قرامانها کشته می‌شود.^۴

ابن‌شداد حتی نوع مؤاخذه پروانه در سال ۶۷۶ق توسط اباقا را توضیح داده که چطور بیوه‌شدگان جنگ، شب و روز خواستار محاکمه پروانه بودند که سرانجام اباقا را راضی به کشتن پروانه به فجیع‌ترین شکلی می‌کنند (ابن‌شداد: ۱۸۲-۱۸۳).

مورخ اطلاعات خوبی نیز در مورد مهذب‌الدین علی پدر معین‌الدین پروانه به دست می‌دهد و راجع به اصلیت، شغل و حرفه او، قبل از رسیدن به مقامات اداری و پس از آن، مطالبی بیان داشته است. این گزارش یک صفحه‌ای ابن‌شداد را — پس از گزارشهای ابن‌بی‌بی — بهترین مطلب در مورد مهذب‌الدین علی می‌توان شمرد (همو: ۱۸۵؛ نیز: ابن‌بی‌بی: ۲۴۳-۲۴۵).

و افسسین گزارشهای مورخ، راجع به هیئتهای اعزامی دولت سلاجقه روم به دربار سلطان بیبرس، سفیران و اسیرشدگان است. از جمله این نمایندگان، به شمس‌الدین بهادر حاکم سمیساط، حسام‌الدین بیجار حاکم خرتبرت

۱. مطالب مورخ در مورد این شخصیت بسیار ارزشمند است. در سلجوقنامه‌ها مطالبی در مورد وی یافت نمی‌شود. فقط ابن‌بی‌بی اشاره جزئی به وی کرده است (ابن‌بی‌بی: ۳۱۲).

۲. ابن‌شداد: ۱۶۲، ۱۶۳؛ در سلجوقنامه زیر نیز گزارشهایی شبیه آن آمده است. تاریخ آل سلجوق در آناتولی، مؤلف مجهول، مقدمه و تصحیح و تعلیقات نادره جلالی، تهران، میراث مکتوب، ۱۳۷۷ش، ص ۱۰۲.

۳. در مورد رویدادهای مذکور پس از ابن‌شداد، تنها مقریزی اطلاعاتی داده است. نک: تقی‌الدین ابی‌العباس احمدبن علی‌المقریزی، السلوک لمعرفة دول الملوك، صححه و وضع حواشیه محمد مصطفی زیاده، الجزء الأول، القسم الثاني، القاهرة، دارالکتب المصریه، طبعه ثانیه، ۱۹۵۷م، ص ۶۳۰، ۶۳۱. در سلجوقنامه‌ها مطالبی در این زمینه نیامده است.

۴. همان: ۱۷۹، ۱۸۰، ۱۸۱. این اطلاعات با گزارشهای سلجوقنامه‌ها منطبق می‌باشد. نک: ابن‌بی‌بی: ۳۲۲-۳۲۶؛ آقسرائی: ۱۲۳-۱۲۵؛ تاریخ آل سلجوق در آناتولی: ۱۰۴-۱۰۶.

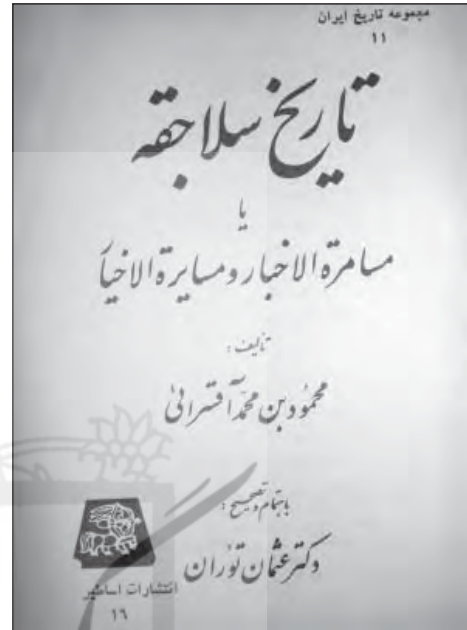
مهذب‌الدین علی پسر پروانه^۱ — که در غیاب پدرش از مملکت نائب وی شده بود — به این عصیانها و نامه‌نگاریهای مجدد امرای روم به بیبرس، از جمله مواردی است که به دنبال آن گزارش شده است (ابن‌شداد: ۱۶۰، ۱۵۹، ۱۶۱). ماجرای بازگشت پروانه از ایران به همراه لشکریان مغولی به فرماندهی تودوم، تقو و کرای، و به محاکمه کشیدن شرف‌الدین خطیر و دیگر عصیانگران، به صورت سؤال و جواب عرضه شده است که برای تحقیق در این زمینه بسیار ارزشمند است.^۲

عکس‌العمل سلطان بیبرس در قبال عمل پروانه و کشتار یاران پروانه توسط او که در مصر مانده بودند، از دیگر مطالبی است که ابن‌شداد به آن پرداخته است (ابن‌شداد: ۱۶۴، ۱۶۵).

نبرد ابلستان یکی از نتایج این مناسبات بود که بین ممالیک و مغول رخ داد. مورخ، شرح آغاز و پایان جنگ و مرگ امرای مغولی چون تودون، زیرک، صهره و... را در این نبرد توصیف کرده است (همان: ۱۷۱، ۱۷۳). همچنین فرار پروانه به همراه سلطان غیاث‌الدین و امرایش را از نزد بیبرس هنگامی که وارد روم شده بود، شرح داده است (همان: ۱۷۴). پس از آن، گزارشهای مربوط به ورود سلطان بیبرس به منطقه روم و اقداماتی که وی در آنجا انجام داد — چون مالیات بستن بر بازاریان و رواج معامله با درهمهای ظاهری — یاد کرده است. جلوس بیبرس بر تخت سلطنت سلاجقه روم در قیصریه، حاضر شدن فقها، قضات و صوفیان در نزد وی، قرآن خواندن قاریان، خوانده شدن خطبه به نام بیبرس و ضرب سکه به نام وی، از جمله داده‌های مورخ است.^۳ ابن‌شداد گزارش می‌دهد که پروانه نیز جلوس بیبرس بر تخت را تهنیت گفته و از او پانزده روز مهلت خواسته بود که به نزد وی برود؛ در حالی که در این فرصت می‌خواست اباقا را به روم دعوت کند (ابن‌شداد: ۱۷۶، ۱۷۷). سپس به ذکر کوچ سلطان مملوک از منطقه روم و آغاز حرکت‌های ترکمانان در روم می‌پردازد (همان: ۱۷۷). مورخ، از نامه‌ای که پروانه هنگام بازگشت بیبرس از روم، به وی نوشته و مجدداً اعلام همکاری کرده بود تا بتواند خانواده‌اش را آزاد سازد، یاد می‌کند (همان: ۱۷۸). او درباره ادامه حرکت‌های ترکمانان به رهبری شمس‌الدین محمد قرامان در روم چنین آورده است: ترکمانان از تابعیت اباقا روی گردانیده، در آقسرا

و دیار بکر، حسام‌الدین و پسرش بهادر، سیف‌الدین جندر، امیر ضیاء‌الدین خطیر می‌توان اشاره کرد.

اسامی دولتمردان که به دنبال پیمان در سال ۶۷۶ق در دربار بپرس حضور یافته ولی به دلیل مرگ ملک ظاهر پیمان‌شان نقض شده بود چنین است: امیر سیف‌الدین جالش نایب روم، پسر شرف‌الدین خطیر و برادرش، پسران ضیاء‌الدین خطیر، حسام‌الدین قاضی قضات ملطیه، و ...



اسیرشدگان توسط سلطان بپرس اینان هستند: مهذب‌الدین علی پسر معین‌الدین پروانه که بعداً آزاد شد، پسر خواجه یونس دایی پروانه، نورالدین جبریل بن جاجا، قطب‌الدین محمود برادر اتابک، مجدالدین محمد داماد پروانه و بسیاری دیگر از دولتمردان روم (ابن‌شداد: ۳۳۶-۳۳۷).

در پایان لازم به ذکر است که بیشتر گزارشها و داده‌های ابن‌شداد در زمینه تاریخ سلاجقه روم در جلد هشتم کنز‌الدُرر و جامع‌الغرر (نک: ابن‌الدوادی: ۱۷۷-۲۰۷) آمده است.

منابع:

- آقسرائی، محمودبن محمد، تاریخ سلاجقه یا مسامره الاخبار

و مسایره الاخیار، به اهتمام و تصحیح عثمان توران، تهران، اساطیر، چ ۲، ۱۳۶۲ش.

- ابن‌بی‌بی المنجمه، ناصرالملّه والدین یحیی‌بن محمد حسینی، «مختصر سلجوقنامه»، اخبار سلاجقه روم، به اهتمام محمدجواد مشکور، کتابفروشی تهران، ۱۳۵۰ش.

- ابن‌الدوادی، ابوبکر بن عبدالله بن ایبک، کنز‌الدُرر و جامع‌الغرر، الدرّة العلیا فی اخبار بدءالدنیة تحقیق اولرخ هارمان، الجزء الثامن، القاهرة، ۱۳۹۱ق/ ۱۹۷۱م.

- ابن‌شداد، عزالدین محمد بن علی، تاریخ‌الملک الظاهر، به اعتناء احمد حطیط، بیروت، دارالنشر فرانز شتاینر بیسبادان، ۱۴۰۳ق/ ۱۹۸۳م.

- ابن‌العبری، غریغوریوس ابوالفرج اهرن، مختصر تاریخ الدول، ترجمه عبدالمحمد آیتی، تهران، علمی و فرهنگی، ۱۳۷۷ش.

- ابن‌کثیر دمشقی، ابوالفداء الحافظ، البدایه و النهایه دقّق اصوله و حقه احمد ابو ملحم، جزء ۱۳، بیروت، دارالکتب العلمیه، ۱۴۰۵ق/ ۱۹۸۵م.

- حاجی خلیفه، مصطفی‌بن عبدالله القسطنطنی الرومی الحنفی، کشف‌الظنون، مجلد اول، بیروت، دار احیا التراث العربی، ۱۹۵۵م.

- کراچکوفسکی، ایگناتی یولیانوویچ، ۱۳۷۹، تاریخ نوشته‌های جغرافیایی در جهان اسلامی، ترجمه ابوالقاسم پاینده، تهران، علمی و فرهنگی.

- تاریخ آل سلجوق در آناتولی، از نویسنده‌ای گمنام، مقدمه و تصحیح و تعلیقات نادره جلالی، تهران، میراث مکتوب، ۱۳۷۷ش.

- المقریزی، تقی‌الدین ابی‌العباس احمد بن علی، السلوک لمعرفة دول الملوک، صححه و وضع حواشیه محمد مصطفی زیاده، الجزء الأول، القسم الثانی، طبعه ثانیه، القاهرة، دارالکتب المصریه، ۱۹۵۷م.

- یونینی، قطب‌الدین ابی‌الفتح موسی‌بن محمد، ذیل مرآة‌الزمن، ج ۱ و ۲، چاپ اول، حیدرآباد دکن، مطبع دایرة‌المعارف العثمانیه، ۱۳۷۴ق/ ۱۹۵۴م. ■



حلقه در گوش اسیران

عباس بگ‌جانی*

از آیین‌هایی که از دیرزمان در جامعه ما و احتمالاً در بعضی از جوامع شرقی مرسوم بوده و از جمله در متون نظم و نثر ما آثار آن انعکاس یافته، حلقه در گوش بندگان کردن است. آنچه در فرهنگ‌های لغت درباره این آیین نوشته‌اند، همگی حاکی از این است که چنین حلقه‌ای نشانه بندگی و اطاعت بوده است؛ اینکه آیا معنی دیگری داشته است، یا جنس و نوع این حلقه چگونه بوده است، از جمله موضوعاتی است که در جای دیگر باید به آنها پرداخت.^۱ آنچه در اینجا مطرح خواهد شد نمونه‌ای از این آیین است که درباره اسیران معمول می‌شده است.

کهن‌ترین متنی که در آن به این موضوع اشاره شده است، راحة‌الصدور و آية‌السرور (تألیف: ۵۹۹ق) است. محمدبن علی راوندی، مؤلف کتاب، درباره اسیر شدن «ارمانوس» [رومانوس] پادشاه روم به دست الب ارسلان سلجوقی می‌نویسد: «... سلطان او را چند روز اسیر داشت، بعد از آن حلقه در هر دو گوش او کرد و بجان امان داد...» (راوندی، ص ۱۱۹).

شهاب‌الدین محمد نسوی (م: حدود ۶۴۷ق) مؤلف سیرت جلال‌الدین مینکبری (تألیف: ۶۳۹ق) نیز در «ذکر مال و حال نصره‌الدین^۲» حاکم آهر که در جنگ سلطان محمد خوارزمشاه با اتابک ازبک‌بن محمد به اسارت خوارزمشاهیان درآمد بود، درباره حلقه‌ای که در گوش اسیران می‌کردند، اطلاع تازه‌ای به دست می‌دهد:

«هر روز در وقت گوی باختن سلطان [محمد خوارزمشاه]، نصره‌الدین را با بند گران بمیدان حاضر می‌کردند. یک روز سلطان در وی نظر کرد و حلقه‌ای [ظ: حلقه] بزرگ مجوف بر مثال دو یاره به رسم گوشواره از دو گوش وی آویخته دید. پرسید که: این چه چیز است؟ جواب داد که: چون اُلب ارسلان بن داود به غزای گرج شد، و حق تعالی او را نصرت داد، امرا را به قسر در موقف اسر بخدمت او حاضر کردند، همه را آزاد کرد، و فرمود که در گوش هر یکی دو حلقه بکنند، و نام سلطان بر آنجا نویسند. چون مدت مدید بر آن بگذشت و قواعد دولت [سلجوقیان] متزلزل شد، امرا ربقه طاعت از گردن بیفگندند، غیر از جد بنده که مسلمان شد و ولایت او بسلامت ماند، و اعقاب او ببرکت مسلمانی و

وفا تا این غایت آسوده و مرفه ماندند. سلطان را از آن حال رقت آمد، و در مثل آن اُحدوثة جمیله‌ای رغبت نمود. در حال او را علی‌الرّسم فرمود که خلعت پوشانیدند و سوار کردند، و با سلطان گوی باخت، ... و فرمود که آن حلقه‌ها را نو کردند و نام سلطان بر آن نقش کردند» (نسوی، ۱۳۶۵: ۲۸).

یکی دیگر از متونی که از آن درباره این موضوع نکات تازه‌ای می‌توان یافت، طبقات ناصری (تألیف: ۶۵۸ق) نوشته منهای‌الدین سراج جوزجانی است. وی در شرح جنگ (جهاد) سلطان صلاح‌الدین ایوبی با رومیان که مقارن سال ۵۸۲ق اتفاق افتاد، می‌نویسد:

«... خلق برغبت صادق با او [سلطان صلاح‌الدین ایوبی] بیعت جهاد کردند و هم از آنجا روی به جهاد آوردند، و از شهر جمله بیرون آمدند، و بر لشکر کفار زد، حق تعالی نصرت فرستاد، انهمام بر اعداء دین افتاد، و چندان به دوزخ رفتند از زخم تیغ انصار حق که در حصر و حصار نیاید، و جمل ملوک و امرا و مشایخ افرنج اسیر گشت. چون اسلامیان مظفر و منصور گشتند، سلطان در باب اسیران با هر کس تدبیر فرمود، به آخر بدان قرار گرفت که جمله را آزاد کرد و توبه داد و انعام ارزانی داشت. چون یک منزل برفتند، پیغام بخدمت سلطان فرستادند که ما همه بندگان آزاد کرده توایم، هر یک را حلقه بفرست تا در گوش کنیم، آنگاه برویم. سلطان فرمان داد تا به عدد هر یک حلقه از مثقال زر صامت گرداند [ظ: کردند]، و به نزدیک ایشان فرستاد، جمله حلقه در گوش کردند و بازگشتند، و آن جماعت هیچ یک هرگز بجنگ لشکر او نیامدند» (جوزجانی، ص ۲۹۲/۱).

حمدالله مستوفی (م: ۷۵۰ق) در تاریخ گزیده (تألیف: ۷۳۰ق)، در باب الب ارسلان، در گزارش جنگی که شرحی از آن به نقل از سیرت جلال‌الدین گذشت، می‌نویسد:

«سلطان الب ارسلان به غزاء گرجستان رفت. بعد از

* دانشجوی دکترای زبان و ادبیات فارسی، دانشگاه تربیت معلم
۱. نگارنده درباره این موضوع جست‌وجویی به انجام رسانده است که در جای خود عرضه خواهد کرد.

۲. نصره‌الدین محمدبن بیشتگین (بیشتگین): اصل وی از گرجستان بوده و پدر وی مسلمان شده بوده است. پدرش و خودش در آهر واقع در آذربایجان و نواحی اطراف آن از حدود ۴۸۷ تا حدود ۶۲۳ پادشاهی داشتند و سکه پدر و پسر در دست است. درباره او، نک: سیرت جلال‌الدین مینکبری، ص ۲۹۵ به بعد.



محرابه، حاکم آنجا بقراطین گریگور با سلطان صلح کرد و بعضی امرای گرجستان در دست سلطان اسیر شدند. بعضی مسلمان شدند. از ایشان یکی بیشکین^۱ بود، بجای حلقه بندگی نعل اسب در گوش او کرد. تخمه او همچنان حلقه بزرگ می‌دارند. شهر وراوی به اقطاع بدو داد و اکنون به بیشکین معروف است» (مستوفی، ص ۴۳۲).

با توجه به آنچه گذشت می‌توان گفت که حلقه در گوش اسیران کردن غالباً درباره اسیرانی صاحب مقام معمول می‌شده است که سلطان پیروز، آنان را به جان امان می‌داده و این حلقه نشانه آن بوده است که صاحب حلقه، آزاد کرده‌ای است که حیات تازه‌ای را با لطف پادشاه غالب باز یافته است. کیفیت این حلقه‌ها نیز متفاوت بوده است: چنانکه دیدیم نسوی آنها را «حلقه بزرگ مجوف بر مثال دو یاره به رسم گوشواره» گفته بود که نام الب ارسلان بر آن نوشته شده بود و بعداً به دستور سلطان محمد آنها را نو کردند و نام او را بر آنها نقش کردند. از این میان روایت مستوفی حرف تازه‌ای است، وی می‌گویی که به جای حلقه، «نعل اسب» در گوش بیشکین کردند^۲ و منهای سراج هم جنس این نوع حلقه‌ها را از «مثقال زر صامت» [مثقالی از طلای بی‌نقش] ذکر کرده است.

به گفته استاد مینوی، دکتر محمد فؤاد کوپرولوزاده — محقق ترک — حلقه کردن در گوش اسیران را رسم ترکان دانسته است،^۳ اما با توجه به گزارش منهای سراج درباره سلطان صلاح‌الدین ایوبی می‌توان گفت این مسأله خاص ترکان نبوده است، بلکه در میان دیگر ملل مسلمان نیز رایج بوده است. نکته دیگر اینکه گویا چنین رفتاری تنها با اسرای کافر صورت می‌گرفته و در باب مسلمانان معمول نبوده است. تنها جایی که استثنائاً در مورد مسلمانان به این مسأله اشاره می‌شود، مثنوی معنوی است؛ آنجا که سلطان محمد خوارزمشاه پس از فتح سبزواری دستور قتل و غارت صادر می‌کند و مردم شهر هنگام امان خواستن از وی

سجده آوردند پیشش کالامان

حلقه‌مان در گوش کن و بخش جان

(مولوی، ص ۸۶۳)

اگرچه در این حکایت نیز، چنان که در مثنوی می‌توان خواند (نک: مولوی، ص ۸۶۲-۸۶۵)، در نهایت این کار انجام نمی‌شود و مردم از طریقی دیگر رضایت سلطان

را جلب می‌کنند. با همه این احوال باید توجه داشت که مردم سبزواری رافضی بوده‌اند و احتمالاً نزد سلطان و اطرافیان‌ش جایگاهی در حد کفار داشته‌اند.

منابع

- جوزجانی، منهای‌الدین ابوعمر عثمان، طبقات ناصری، تصحیح عبدالحمی حبیبی، ج ۱، تهران، دنیای کتاب، ۱۳۶۳ ش.
- خالقی مطلق، جلال، ۱۳۷۲ ش، گل رنجهای کهن، به کوشش علی دهباشی، تهران، نشر مرکز.
- راوندی، محمدبن علی، راحة‌الصدور و آية‌السرور، تصحیح محمد اقبال، تهران، امیرکبیر، ۱۳۶۴ ش.
- مستوفی قزوینی، حمدالله، تاریخ گزیده، تصحیح دکتر عبدالحسین نوائی، چ ۲، تهران، امیرکبیر، ۱۳۶۲ ش.
- مولوی، جلال‌الدین محمد، مثنوی معنوی، از روی تصحیح نیکلسن، تهران، امیرکبیر، چ ۷، ۱۳۶۰ ش.
- نسوی، شهاب‌الدین، سیرت جلال‌الدین مینکبری، ترجمه فارسی از اصل عربی از مترجم مجهول، تصحیح مجتبی مینوی، تهران، انتشارات علمی و فرهنگی، چ ۲، ۱۳۶۵ ش.

۱. گویا این بیشکین، پدر همان نصره‌الدین است که حکایت وی را از سیرت جلال‌الدین ذکر کردیم و خود او به داستان اسارت پدرش به دست البارسلان و حلقه کردن در گوش او اشاره کرد.
۲. نعل اسب در گوش کردن، در جای دیگر هم آمده است. در یکی از داستانهای الحاقی شاهنامه (دستنویس مورخ ۱۲۴۶-۱۲۴۹، نک: خالقی مطلق ۱۳۷۲: ۳۳۸) در شرح جنگ رستم با دیوی به نام گلیمینه گوش، پس از اینکه رستم دیو را مغلوب می‌کند، دیو به التماس از رستم می‌خواهد که از کشتن او درگذرد و نعل اسب در گوش او کند:

یکی میخ از نعل اسبم بکوش

که تا باشم این حلقه باشد به گوش

چو بشنید البرز بندش ز دست

گسست و به گوشش یکی حلقه بست

برون کرد نعل او ز سم سمند

به گوش وی آن نعل اندر فکند

(خالقی مطلق ۱۳۷۲: ۲۹۵)

البرز در بیت دوم نامی است که رستم در این داستان بر خود نهاده بود تا نزد زال و لشکر او ناشناس بماند.

۳. نک: مجله آذربایجان یورت بیلگه‌سی، س ۱، ش ۱، ص ۱۷ و مابعد (به نقل از مینوی در: سیرت جلال‌الدین مینکبری، ص ۳۰۵) با وجود تلاش فراوان، دستیابی به این مقاله برای نگارنده میسر نگردید.



گمانی درباره محل نظم همای نامه

سجاد آیدنلو*

همای نامه منظومه‌ای است در ۴۳۳۲ بیت درباره داستان مهرورزی همای، پسر شهریار مصر، بر گل کامکار، دختر شاه شام، و دشواریها و نبردهای پیش روی او برای رسیدن به دلدار.^۱ این مثنوی را که مشابه موضوع آن در دیگر منظومه‌ها (مانند جمشید و خورشید و سام‌نامه) و شماری از روایات عامیانه ایرانی (نظیر سمک عیار و فیروز شاه‌نامه) بارها تکرار شده است، می‌توان گونه‌ای رمانس دانست. سراینده همای‌نامه ناشناخته است، اما پژوهشگران زمان نظم آن را احتمالاً سده هفتم دانسته‌اند^۲ و این از قرینه‌ای در خود متن هم تأیید می‌شود.^۳ از این منظومه تا امروز تنها یک نسخه شناخته شده که از آن چستر بی‌تی بوده است. این دست‌نویس نخستین بار به خط شادروان استاد شرف‌الدین خراسانی (شرف) و با مقدمه کوتاه آرتور جان آربری به سال ۱۹۶۳م در لندن منتشر و چندین سال بعد به کوشش استاد محمد روشن در تهران (انجمن آثار و مفاخر فرهنگی، ۱۳۸۳ش) چاپ شده است.

در پژوهش‌های اندک شماری که درباره این منظومه صورت

* عضو هیأت علمی دانشگاه پیام نور اورمیه

۱. برای خلاصه‌ای از روایت این منظومه، نک: همای‌نامه، مقدمه و تصحیح و حواشی محمد روشن، تهران، انجمن آثار و مفاخر فرهنگی ۱۳۸۳، صص سیزده - بیست و یک.
۲. نک: متینی، جلال، «همای‌نامه»، مجله دانشکده ادبیات و علوم انسانی دانشگاه فردوسی، شماره ۴۲، پاییز ۱۳۵۴ص، صص ۳۵۰ و ۳۵۱.
۳. در این باره، نک: آیدنلو، سجاد؛ «رمانس همای‌نامه»، نرسیده تریج (بیست مقاله و نقد درباره شاهنامه و ادب حماسی ایران)، با مقدمه جلال خالقی مطلق، اصفهان، نقش مانا ۱۳۸۶ش، صص ۴۳۷.
۴. این تحقیقات غیر از مقدمه مختصر آرتور جان آربری بر چاپ نخست متن، به ترتیب تاریخ انتشار عبارت است از: متینی، جلال، «همای‌نامه»، مجله دانشکده ادبیات و علوم انسانی دانشگاه فردوسی، همان، صص ۳۱۵-۳۵۱؛ همو، «درباره همای‌نامه»، مجموعه سخنرانیهای ششمین کنگره تحقیقات ایرانی، تبریز، دانشگاه آذربادگان، ۱۳۵۷ش، ج ۳، صص ۴۶۲-۴۶۶؛ روشن، محمد، «همای‌نامه منظومه ناشناخته حماسی»، نامه انجمن، سال اول، شماره سوم (پیاپی ۳)، پاییز ۱۳۸۰ش، صص ۳۱-۵۷؛ همای‌نامه، همان، صص نه - شصت و هشت.

گرفته^۴ هیچ اشاره یا حدسی درباره محل نظم احتمالی آن مطرح نشده است ولی در حاشیه برگ نخست دست‌نویس متن یادداشتی به خط شخصی به نام ابراهیم بن ترکی آمده است که با تأمل در آن شاید بتوان مکان سرایش همای‌نامه را - هرچند به حدس و گمان - تعیین کرد. متن این وقف‌نامه - که عکس برگ مربوط به آن در همای‌نامه تصحیح استاد روشن (ص شصت و نه) چاپ شده - چنین است: «وَقَفْتُ هَذَا الْكِتَابَ عَلَى الْمَسْجِدِ الَّذِي بِنَاءُ الْأَخِ الْمُوقَّرِ الْمَكْرَمِ زَعِيمِ الْجَيْشِ شَرَفُ الدِّينِ امِيرِ اِحْمَدِ بْنِ تَرْكِي ...^۵ سلیمان شهر و علی المدرسه التي بناها المذكور بظاهر المدينة المذكورة و يحفظ في المسجد و ينقل الى المدرسه ان احتيج اليه و لا يخرج من الموضعين المذكورين الا برهن وثيق فمن بدله بعد ما سمعه فانما اثمه على الذين يبدلونه ان الله سميع عليم. كتبه بخطي و انا ابراهيم بن تركي في شهر رمضان المبارك سنة اثنين و سبعمائه يا: اثنين عشر سبعمائه»^۶

مطابق این یادداشت ابراهیم بن ترکی نسخه‌ای از همای‌نامه را به سال ۷۰۲ یا ۷۱۲ق به مسجد و مدرسه‌ای^۷ در سلیمان شهر وقف کرده است. از آنجایی که تاریخ وقف به زمان نظم محتمل منظومه (قرن هفتم و به گمان بسیار نیمه دوم این سده) نزدیک است شاید کتابت تک نسخه متن نیز در همان مکان وقف یعنی سلیمان شهر انجام گرفته است. از

۵. چنان که استاد روشن نیز اشاره کرده‌اند (ص شصت و هفت) کلمه‌ای در عکس ناخواناست.
۶. در عکس نسخه به دو صورت «اثنين و سبعمائه» و «اثنين عشر سبعمائه» خوانده می‌شود.
۷. عبارت «يُحْفَظُ فِي الْمَسْجِدِ وَ يُنْقَلُ إِلَى الْمَدْرَسَةِ أَنْ أُحْتِجَ إِلَيْهِ» در وقف‌نامه نشان می‌دهد که احتمال داشته است منظومه‌ای مانند همای‌نامه در مدرسه‌ای در سلیمان شهر سده هشتم مورد نیاز و مراجعه باشد و این با توجه به نوع کتابهای مورد تدریس و آموزه‌های مدارس آن عصر نکته درخور عنایتی است همچنان که وقف این منظومه به مسجد. همانند این موضوع - که گواهیهای جالب و در عین حال نادری از نفوذ ادب داستانی و پهلوانی ایران در جوانب گوناگون زندگی و فرهنگ گذشتگان ماست - نسخه‌ای از شاهنامه (به تاریخ کتابت ۸۶۸ق) است که شاه عباس به مقبره شاه صفی وقف کرده بوده و در برگ نخست آن از زبان وی نوشته شده است «وقف نمود این کتاب را... عباس الصفوی بر آستانه... شاه صفی... که هر که خواهد بخواند مشروط به آنکه از آن آستانه بیرون نبرند». نک: خالقی مطلق، جلال، «معرفی و ارزیابی برخی از دست‌نویسهای شاهنامه»، ایران‌نامه، سال سوم، شماره سوم، بهار ۱۳۶۴ش، صص ۳۹۸.

سوی دیگر چون این گونه منظومه‌ها برخلاف آثاری به سان شاهنامه از اقبال و علاقه عمومی چندانی بهره‌مند نبودند، تصور اینکه همای‌نامه پس از سرایش، در شهرهای دیگر شناخته شده و در نتیجه یگانه دستنویس آن بیرون از محل نظم کتاب استنساخ شده باشد، نامحتمل می‌نماید و پذیرفتنی‌تر این است که نظم همای‌نامه هم در همان شهر محل کتابت

(سلیمان‌شهر) روی داده است.

نگارنده در مقاله‌ای که چند سال پیش در معرفی و بررسی تصحیح همای‌نامه نوشته، پس از طرح حدس مذکور درباره احتمال سرایش این اثر در سلیمان‌شهر تصریح کرده است که «در حد جستجوهای خویش در منابع جغرافیایی و تاریخی قابل دسترس نتوانست به موقعیت مکانی سلیمان‌شهر دست یابد و در همین‌جا از محققان و صاحب‌نظران می‌خواهد که

از آناتولی فرمان می‌راندند — به بکشهری پایتخت آنها داده می‌شود.^۲ از این روی و بنابر احتمال پیش گفته شاید سراینده ناشناس همای‌نامه این منظومه را در سلیمان‌شهر (بکشهری) آناتولی / آسیای صغیر و به هنگام حکمرانی سیف‌الدین سلیمان اول یا پسرش مبارزالدین محمد بیک — که روزگار فرمانروایی ایشان بر این ناحیه با تاریخ احتمالی نظم همای‌نامه مطابقت دارد — سروده شده باشد و مراد از «امیر همایون» در بیتی که ناظم به صورت کلی و پوشیده به مهتر زمان خویش اشاره کرده،^۳ احتمالاً یکی از این دو تن است.

اگر همه این دریافته‌ها و گمانها درست باشد، نمونه‌ای دیگر بر شواهد نفوذ زبان و ادب فارسی در قلمرو عثمانی — آن هم در حوزه ادب داستانی و پهلوانی — افزوده خواهد شد.



۱. آیدنلو، سجاد، «رمانس همای‌نامه»، ایران‌شناسی، سال هفدهم، شماره سوم، پاییز ۱۳۸۴ ش، ص ۵۰۵؛ باز چاپ آن در نارسیده ترینج، ص ۴۴۸.
۲. نک: دیانت، علی‌اکبر، «اشرف اوغوللری»، دایرةالمعارف بزرگ اسلامی، ج ۹، تهران، مرکز دایرةالمعارف بزرگ اسلامی، چاپ دوم، ۱۳۸۱ ش، صص ۲۹ و ۳۰.
- ۳.

به یک سال گفتم نه بیش و نه کم

به نام امیر همایون هم

(همای‌نامه، ۱۱۷۵ / ۴۳۳۰)

اگر اطلاعی درباره این شهر یا ناحیه در جغرافیای تاریخی ایران دارند منتشر کنند.^۱

پس از تجدید چاپ این گفتار در مجموعه نارسیده ترینج، فرهیخته ارجمند جناب آقای دکتر شاهین سپینتا از اصفهان در تماسی تلفنی یادآوری کردند که نام این شهر در مدخل «اشرف اوغوللری» در دایرةالمعارف بزرگ اسلامی آمده است.

بر اساس این منبع، سلیمان‌شهر نامی است که به مناسبت اسم سیف‌الدین سلیمان اول سرسلسله‌خاندان اشرف اوغوللری — که در حدود ۶۸۶-۷۲۶ ق بر بخشی



دو تحریر از یک متن، دو نگاه به یک واقعه

مقتل حسین (ع) در تاریخ بلعمی

سید محمد عمادی حائری*

یک. ملا حسین واعظ کاشفی سبزواری (م ۹۱۰)، در روضة الشهداء^۱ از منظری عرفانی و با زبانی شاعرانه به شرح واقعه کربلا پرداخت. تردید نباید کرد که این کتاب مشهور در دنباله یک سنت دیرپای شیعی به زبان فارسی پدید آمده،^۲ و البته کاشفی در کتابش آن سنت منثور شیعی را با نگاه صوفیانه رایج در عصر خود درآمیخته است. اما پیش از روضة الشهداء کاشفی و بیرون از آن سنت شیعی، شرح قیام امام حسین (ع) را در پاره‌ای متون منثور کهن فارسی — که تا کنون برجای مانده — می‌توان دید.^۳

این متون، آثاری تاریخی هستند که بیشتر صبغه ترجمه دارند و وابسته به متن مبدأ خود در زبان عربی‌اند. پاره‌هایی از تاریخ بلعمی (از قرن چهارم) که وقایع هجرت امام (ع) از مکه تا شهادت او در کربلا را شرح می‌دهد

(بلعمی، چاپ روشن، ج ۲، ص ۶۹۴-۷۱۵، چاپ مولایی، ص ۱-۴۰)، و بخشهای پایانی ترجمه الفتوح ابن اعثم کوفی (از قرن ششم) به قلم محمدبن احمد مستوفی هروی (مستوفی هروی، ص ۷۹۷-۹۱۶) مشخصاً از این دسته آثارند.^۴

دو. تاریخنامه طبری، منسوب به ابوعلی بلعمی و مشهور به تاریخ بلعمی (فراهم آمده در سال ۳۵۲ ق به بعد)، قدیم‌ترین متن فارسی است که ذکر قیام امام حسین (ع) و واقعه کربلا در آن هست. این اثر که ترجمه و اقتباسی از تاریخ‌الامم و الملوک محمدبن جریر طبری است — در کنار ترجمه تفسیر طبری که آن نیز ترجمه و اقتباسی از تفسیر کبیر طبری (جامع البیان عن تأویل آی القرآن) است^۵ — از کهن‌ترین متون فارسی پس از اسلام به شمار می‌روند (فراهم آمده در نیمه‌های قرن چهارم). نقش ابوعلی بلعمی — وزیر سامانیان — در تألیف و ترجمه این دو اثر همسان است: گروهی تحت حمایت بلعمی و به فرمان منصور بن نوح سامانی (حک: ۳۵۰-۳۶۶ق)، متن تفسیر و تاریخ طبری را مبنا قرار داده و با برخی کاستنهای

* پژوهشگر متون و مصحح، عضو گروه متن‌شناسی مرکز پژوهشی میراث مکتوب

E-mail: m.emadi@mirasmaktoob.ir

۱. برای بحثی تفصیلی درباره روضة الشهداء، نک: جعفریان، «ملا حسین واعظ کاشفی و روضة الشهداء»، ص ۱۸۳-۲۰۷.
۲. برای اشاراتی در این باب، نک: همان، ص ۲۰۴-۲۰۶.
۳. در باب آثار منظوم کهن در این حوزه باید گفت که شاعران شیعی فارسی‌گو در قرون متقدم، قاعداً اشعار بسیاری در مدح و مرثیه امام حسین (ع) سروده‌اند که به دست ما نرسیده است. از میان اشعار بازمانده قدیم (پیش از حمله مغول)، می‌توان به قصاید کسایی مروزی (م پس از ۳۹۴)، ابیاتی از ناصر خسرو قبادیانی (م ۴۸۱) و قصاید قوامی رازی (م پیش از ۵۶۰) اشاره کرد (به ترتیب نک: ریاحی، ص ۶۹-۷۶؛ ناصر خسرو، ص ۲۱۰، بیت ۲۵، ص ۲۳۶، بیت ۱۱؛ قوامی رازی، ص ۱۲۶-۱۲۷). افزون بر شاعران شیعی، سنایی غزنوی (م ۵۲۹) در قصاید خود از منظری که آمیزه‌ای از عرفان و مرثیه است از امام حسین (ع) یاد می‌کند (سنایی غزنوی، دیوان، ص ۴۱، ۴۸۵، ۵۵۲، نیز: ص ۱۳۶، که بر شایستگی به حق امام حسین (ع) برای جانشینی امام حسن (ع) تأکید می‌کند). همو در حدیقه الحقیقه پس از مدح پیامبر (ص)، خلفای چهارگانه و امام حسن (ع)، ابیاتی را نیز به بیان فضایل امام حسین (ع) اختصاص داده است. این ابیات در روایت مختصر حدیقه الحقیقه پانزده بیت (نک: سنایی غزنوی، حدیقه الحقیقه، چاپ حسینی، ص ۸۷-۸۸) و در روایت مفصل آن بسیار

بیشتر است و در آن به تفصیل ذکر واقعه کربلا و وصف مشهد حسینی هم آمده است (نک: همو، همان، چاپ مدرس رضوی، ص ۲۶۶-۲۷۲). عطار نیشابوری (م ح ۶۰۷) ظاهراً به پیروی از سنایی، در مصیبت‌نامه (ص ۱۴۶)، پس از ستایش پیامبر (ص)، خلفای چهارگانه و امام حسن (ع)، ابیاتی در مدح امام حسین (ع) آورده است. او به همین روش در آغاز مختارنامه — که مجموعه رباعیات اوست — یک رباعی در ستایش امام حسین (ع) آورده و در آن امام را به عنوان «پیش‌رو ده معصوم» ستوده است (همو، مختارنامه، ص ۹۰). با وجود این مدایح، محل تأمل است که در اشعار عطار اشاره‌ای به شهادت امام حسین (ع) نمی‌توان دید. پس از عطار، باید از مولوی (م ۶۷۲) که غزلوارهای به یاد شهدای کربلا سروده (نک: مولوی، ج ۲، ص ۱۰۱۵-۱۰۱۶) و مخصوصاً سیف فرغانی (شاعر غیرشیعی، م پس از ۶۹۰) که قصیده‌ای مشهور در مرثیه امام حسین (ع) دارد (نک: سیف فرغانی، ص ۱۷۶) نام برد.

۴. جدای از این کتابها، اشاراتی پراکنده را در متون کهن فارسی دیگر می‌توان یافت؛ مانند تاریخ بیهقی (از قرن پنجم) که از زبان حسنگ وزیر (م ۴۲۲) نقل می‌کند که چون از سرانجام مصیبت‌بار خود مطمئن شد، گفت: «عاقبت کار آدمی مرگ است؛ اگر امروز اجل رسیده است کس باز نتواند داشت که بر دار کشند یا جز دار؛ که بزرگ‌تر از حسین علی‌نیم» (بیهقی، ص ۲۳۰) عبارتی که اشاره‌ای آشکار به سهمگینی شهادت امام (ع) در آن هست.

۵. درباره ترجمه تفسیر طبری و میزان تطابق آن با متن اصلی تفسیر طبری، نک: عمادی حائری، ص ۱۸-۲۰.

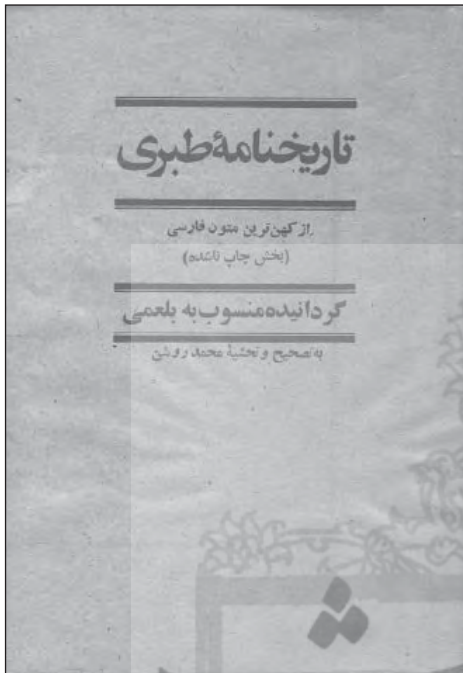
و افزودنها، ترجمه تفسیر طبری و تاریخ بلعمی را فراهم آورده‌اند.

از این دو متن کهن، تحریرهای متفاوتی در دست است. افزون بر تفاوت تحریرها، برخی لغات، تعبیرات و ساختار جملات نسخه‌های این دو کتاب به وضوح گویای آن است که نسخه‌های این دو متن در گذر زمان دستخوش تحولات و تغییراتی شده‌اند و نمی‌توان گفت که همگی ضبطهای متن کنونی از قرن چهارم است.

سه. اکنون متن کامل تاریخ بلعمی به همت محمد روشن منتشر شده است. روشن نخست بخشهای چاپ‌ناشده این متن را تصحیح و منتشر کرد (سه جلد؛ تهران، ۱۳۶۶ش) و سپس بخشهایی را که پیشتر با تصحیح ملک‌الشعرا بهار منتشر شده بود از نو — و بر پایه نسخه‌هایی دیگر — ویراست و مجدداً به چاپ رساند (دو جلد؛ تهران، ۱۳۷۴ش)؛ و بالاخره متن تاریخ بلعمی در شکل یک مجموعه کامل در پنج جلد تجدید چاپ گردید (تهران، ۱۳۷۶ش). با این همه، همچنان باید چشم انتظار تصحیحی دقیق‌تر با مقابله همه نسخه‌های کهن و ذکر تمام نسخه‌بدلها، و تفکیک و بازشناسی تحریرهای گوناگون متن از یکدیگر، بود.

روشن با رؤیت نسخه‌های متعددی از تاریخ بلعمی و توجه به اختلافات اساسی آنها، تأکید می‌کند که «تاریخنامه طبری [از آغاز] در سه گونه روایت [جدداً گانه] که حاصل کار سه گروه [متفاوت، یا سه تن] از دبیران و منشیان دانشمند دیوان سامانیان بوده است» تألیف و تحریر شده (روشن، ج ۱، ص ۱۴؛ نیز: ص ۱۱)، اختلاف بین این روایتها آن اندازه است که «از حد تصرفات کاتبان فراتر می‌رود» (همو، ج ۱، ص ۴۷) و این «روایتها چندان دور از هم است که گمان اشتراک و یگانه بودن» آنها «دور از خردمندی است» (همو، ج ۱، ص ۱۴-۱۵). تفاوت تحریرهای گوناگون را در نسخه‌های ترجمه تفسیر طبری نیز به روشنی می‌توان تشخیص داد و حتی می‌توان با روشهایی خاص، آنها را به ترتیب تاریخی از هم تفکیک کرد (دست کم در سه تحریر قدیم‌تر، میانی و جدید)؛^۱ اما برخلاف نسخه‌های ترجمه تفسیر طبری، اختلاف تحریرهای گوناگون تاریخ بلعمی تنها در به‌روز شدن واژگان و ساختار جمله‌ها و جدید شدن الفاظ و عربی

شدن آنها نیست؛ بلکه نسخه‌های این متن از نظر محتوا نیز با یکدیگر تفاوت‌هایی فاحش دارند. ظاهراً از همین روست که روشن، سه روایت اصلی تاریخ بلعمی را در عرض هم قرار می‌دهد، بر خلاف ترجمه تفسیر طبری که باید تحریرهای اصلی آن را در طول یکدیگر قرار داد و تفاوت و تحول آنها را در یک سیر تاریخی بررسی کرد.^۲

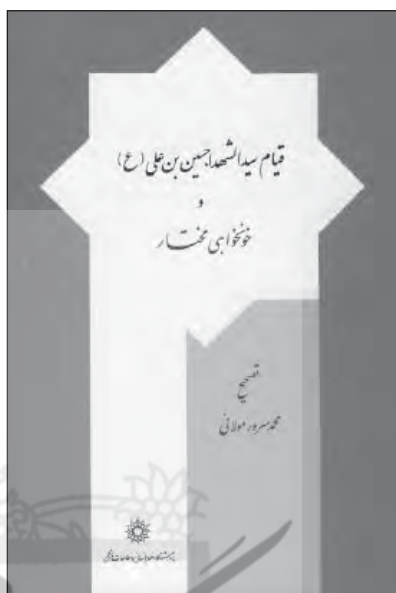


روشن در ویرایش خود از تاریخ بلعمی، از نسخه‌های کهنی با تاریخهای ۷۰۱، ۷۰۲، ۷۱۳، و ۷۱۸ ق نیز بهره برده است (نک: روشن، ج ۱، ص ۴۹-۵۸)؛ اما قدیم‌ترین نسخه موجود تاریخ بلعمی دستنوشته‌ای است به تاریخ ۵۸۶ ق (محفوظ در آستان قدس رضوی) که حوادث سالهای ۱۵ تا ۱۳۲ ق را دربردارد (درباره این نسخه، نک: روشن، ج ۱، ص ۴۶-۴۷، که نوشته مینوی را درباره این دستنویست نقل می‌کند). روشن از این نسخه در متن ویراسته‌اش استفاده نکرد، اما در مقدمه خود به تفاوت اساسی روایت این نسخه با روایت متن ویراسته خود اشاره کرد و برای اثبات این امر و به قصد مقایسه، پاره‌هایی از این دو روایت را در کنار هم نقل نمود (روشن، ج ۱،

۱. درباره تحریرهای قدیم‌تر و جدیدتر ترجمه تفسیر طبری و برخی اختلافات میان آنها، نک: همو، ص ۵۷-۵۹، ۶۱-۶۲، ۷۸-۷۹.
۲. برای نمونه‌هایی از تحلیل تاریخی تحولات و تغییرات نسخه‌های ترجمه تفسیر طبری (در محدوده ترجمه آیات قرآن از این تفسیر فارسی)، نک: همو، ص ۵۷ به بعد.



۴۷-۴۹). خوشبختانه سالها قبل، مجتبی مینوی تصویر این نسخه را به صورت چاپ عکسی در سلسله منشورات بنیاد فرهنگ ایران منتشر کرده (تهران، ۱۳۴۵ش)؛ و بخش مربوط به قیام امام حسین (ع)، ماجرای توابین و خونخواهی مختار از آن را محمدرور مولایی به سال ۱۳۵۹ش به چاپ رسانده و در سال ۱۳۷۷ش نیز - با حروفنگاری تازه - آن را تجدید چاپ کرده است.



چهار. هنگامی که نگارنده به تألیف مدخل «حسین بن علی، امام» از دانشنامه جهان اسلام اشتغال داشت^۱ و بدین منظور منابع کهن تر و معتبرتر سوانح حیات امام (ع) را بررسی می‌کرد، لازم دید که برای گزارش انتقادی واقعه کربلا، افزون بر تاریخ طبری به جستجو و تأمل در تاریخ بلعمی نیز پردازد.^۲ آنچه این مراجعه را اجتناب‌ناپذیر می‌ساخت، این نکته بود که تاریخ بلعمی ترجمه صرف تاریخ طبری نیست و در تحریر و تألیف آن گاه از منابعی دیگر نیز استفاده گردیده؛ و این تحریر متفاوت با اصل خود در قرن چهارم نگاشته شده است و منبعی قدیمی به شمار می‌رود.

همچون بخشهای دیگر، گزارش قیام امام حسین (ع) و واقعه کربلا نیز در روایت نسخه آستان قدس و روایت متن ویراسته روشن (که از این پس به اختصار با عنوان قدس و روشن از آنها نام می‌بریم) با یکدیگر تفاوت‌هایی بنیادین دارند. اختلاف اساسی تحریر قدس و تحریر روشن، در میزان مطابقت آنها با متن مبدأ - تاریخ طبری - است. در محدوده مورد بحث، مقایسه متن طبری (طبری،

ج ۴، ص ۲۵۰-۳۶۰) با دو تحریر قدس (بلعمی، چاپ مولایی، ص ۱-۴۰) و روشن (همو، چاپ روشن، ج ۴، ص ۶۹۸-۷۱۵) نشان می‌دهد که تحریر قدس با متن اصلی تاریخ طبری همخوان تر است. اندک نیست بخشهای کوتاه و بلندی از متن طبری که ترجمه آن در تحریر قدس هست، اما به کلی در تحریر روشن حذف شده یا به اختصار برگزار گردیده است. به سبب همین تطابق بیشتر با متن اصلی طبری، روایت قدس - در محدوده بررسی ما - گسترده تر و مفصل تر از روایت روشن است.

۱. مدخل «حسین بن علی، امام» در دانشنامه جهان اسلام (ج ۱۳، تهران، ۱۳۸۸ش؛ ص ۳۹۵-۴۰۳) به چاپ رسیده، و چاپ بخش وقایع کربلا به نشر مدخل «کربلا، واقعه» از این دانشنامه موکول گردیده است.

۲. درباره روایت تاریخی واقعه کربلا و قیام امام حسین (ع)، در قرون دوم و سوم کتابهای متعددی تألیف گردیده، که به دست ما نرسیده است. از مهم‌ترین این آثار که به دست ما نرسیده باید به کتابهایی با عنوان مقتل الحسین از ابومخنف لوط بن یحیی (م ۱۵۷)، محمد بن عمر واقدی (م ۲۰۷-۲۰۹)، ابوعبیده معمر بن مثنی (م ۲۰۹)، نصر بن مزاحم منقری (م ۲۱۲)، ابوعبیده قاسم بن سلام هروی (م ۲۲۴)، ابوالحسن علی بن محمد مدائنی (م ۲۲۴-۲۲۵)، ابن ابی‌الدنیا (م ۲۸۱)، یعقوبی (م ۲۸۴) و محمد بن زکریا غلابی (م ۲۹۸) اشاره کرد (نک: جعفریان، «درباره منابع تاریخ عاشورا»، ص ۴۲-۴۳). هرچند بیشتر این آثار به صورت مستقل برجای نمانده، اما می‌توان گفت که بخش عمده مطالب آنها در منابع بعدی از قرون سوم و چهارم نقل شده و از طریق منابع تاریخی قرون سوم و چهارم، جزئیات قابل توجهی از هجرت امام (ع) از مدینه به مکه و حرکت به سوی کوفه و شهادت در کربلا به دست ما رسیده است. کهن‌ترین منبع درباره قیام امام حسین (ع) و واقعه کربلا، کتاب ابومخنف لوط بن یحیی (م ۱۵۷) با عنوان مقتل الحسین است (درباره او و آثارش، نک: نجاشی، ص ۳۲۰؛ طوسی، ص ۳۸۱) که اینک موجود نیست، اما بخش عمده‌ای از مقتل ابومخنف را دیگران در کتابهای خود آورده‌اند، مانند طبری که روایات کتاب ابومخنف را با عبارت «قال ابومخنف» و با ذکر سلسله سند ابومخنف در تاریخ خود نقل کرده است (نک: طبری، ج ۴، ص ۲۳۸-۴۶۰). ابومخنف وقایع کربلا و روز عاشورا را با واسطه‌هایی اندک نقل کرده است. جدای از اثر مفقود ابومخنف که منبع اصلی روایات واقعه کربلا به شمار می‌رود، بخش مربوط به امام حسین از طبقات محمد بن سعد (م ۲۳۰) و آثار احمد بن یحیی بلاذری (م ۲۷۹)، ابوحنیفه دینوری (م ۲۸۲)، تاریخ محمد بن جریر طبری (م ۳۱۰)، الفتوح احمد بن اعثم کوفی (م ۳۱۴)، در کنار برخی منابع و روایات پراکنده دیگر، از مصادر اولیه در تاریخ عاشورا به شمار می‌آیند (برای تفصیل بیشتر درباره منابع اولیه واقعه کربلا، نک: جعفریان، «درباره منابع تاریخ عاشورا»، ص ۴۳-۵۱). این منابع در کلیات وقایع قیام امام حسین (ع) و بسیاری از وقایع جزئی آن، با یکدیگر اتفاق نظر دارند؛ به گونه‌ای که با تکیه بر مصادر اولیه و روایات کهن در منابع قرون سوم و چهارم، می‌توان گزارش تاریخی دقیقی از جزئیات قیام امام حسین (ع) و واقعه کربلا ارائه کرد.

اما تفاوت تحریرهای قدس و روشن تنها در اختصار و ایجاز یک روایت نسبت به روایت دیگر نیست؛ بلکه باید گفت که نگاه این دو تحریر به واقعه نیز با یکدیگر متفاوت است. مقایسه این دو روایت، تفاوت روح کلی آنها را به خواننده نشان می‌دهد: در حالی که گزارش و نگاه حاکم بر روایت قدس با اصل تاریخ طبری مطابق تر است، روایت روشن نه تنها نگاهی بی‌تفاوت به قیام امام (ع)، که گاه حتی نگاهی مخالفت‌آمیز با آن دارد.^۱ این تفاوت روایتها و به ویژه اختلاف روایت روشن با متن طبری، از این رو قابل تأمل است که نگاه طبری به قیام امام (ع) و واقعه کربلا خود نگاه گردآورنده‌ای بی‌طرف است که — هرچند با احترام به امام (ع) می‌نگرد — با نگاه یک مورخ شیعی قائل به قداست قیام کربلا و عصمت امام (ع) یکی نیست.

از محذوفات کوتاه و بلند و معنی‌دار روایت روشن — نسبت به متن طبری و روایت قدس — که بگذریم، پاره منقول در زیر، به عنوان بخش حساسی از حکایت واقعه، به خوبی گویای تفاوت نگاهها در این دو روایت از تاریخ بلعمی است:^۲

روشن: پس [ولید] کس فرستاد و حسین را بخواند. حسین دانست که او را از بهر چه خواند. پنجاه مرد با سلاح با خویشتن ببرد و گفت: شما به در بایستید و سخن مرا گوش دارید؛ اگر کار دیگرگونه بود خویشتن را به سرای اندر افکنید تا بکشیم. ... پس حسین علی پیش وی اندر آمد. ولید او را بر کرد و نامه یزید بر وی خواند. حسین گفت: این نامه یزید به چهار تن آمده است، همه را بخوان تا یکجا بیعت کنیم. ولید گفت: روا باشد. حسین برخاست، و مروان گفت: یا ولید، این را بکش و مهل که بیرون شود. حسین آن سخن مروان بشنید، گفت: ای مروان، تو مرا نتوانی کشتن و نه ولید. و بیرون آمد و هم در شب با عبدالله زبیر بگریخت و به مکه شد و هم آنجا پنهان بنشست (بلعمی، چاپ روشن، ج ۴، ص ۶۹۹).

قدس: پس ولید پسرزاده عثمان بن عفان را بفرستاد ... که حسین را و عبدالله بن زبیر را بخوان. ... چون رسول پیامد دانستند که از بهر بیعت همی خواند هر کس را. ... و حسین بن علی ... مولایان و اهل خویش را — مقدار هفتاد تن — گرد کرد ... و ایشان را با سلاح بر

در نشاند و گفت که هر گه که من آواز کنم خود را در خانه افکنید. چون حسین در شد ... ولید نامه یزید او را داد. حسین بخواند. مروان را و ولید را تعزیت داد به معاویه. ... حسین گفت: ما اینجا سه تنیم و من دانم که یزید بیعت از من به سر نپسندد، فردا چون مردمان را به مزگت گرد کنی ... مرا بخوان و بر سر همه خلق از من بیعت خواه. ولید گفت: بازگرد تا فردا. مروان گفت: کجا بازگرد؟ یا بیعت کند یا بکشش. حسین مروان را گفت: یا ابن‌الزرقا، تو توانی کشتن مرا؟ و بیرون شد. ... چون شب درآمد، حسین با همه اهل بیت و برادران خویش برفت ... و چون از مدینه بیرون شدند روی به مکه نهادند، این آیت همی خواندند: فخرج منها خائفاً يترقب قال ربّ نجّني من القوم الظالمين. ... و حسین بن علی و عبدالله بن زبیر هر دو به مکه شدند و ولید به یزید نامه کرد که بیعت اهل مدینه بستدم و حسین و عبدالله بگریختند و ندانم که به کدام سو شدند (بلعمی، چاپ مولایی، ص ۲-۳).

نیکی کردن ولید با امام (ع)، گریختن در شب با عبدالله بن زبیر و پنهان شدن در مکه، نشانه‌های کلیدی نگاه حاکم بر روایت روشن است که نه با متن طبری همسان است و نه با روایت قدس. اینها را در برابر تعبیر و مضامین روایت قدس — که مطابق با متن طبری نیز هست — بگذارید: تعزیت دادن امام (ع) به حاکم مدینه برای مرگ معاویه، پاسخ تند امام (ع) به مروان و قرائت آیه‌ای از قرآن که در مناسبت تام با واقعه است.

۱. جالب اینجاست که بعدها در این روایت، جای‌جای عبارت شیعی «علیه السلام» را به دنبال نام امام (ع) افزوده‌اند. نشانه‌های دیگری از تصرفات شیعی را نیز که بعدها در روایت روشن صورت گرفته می‌توان تشخیص داد؛ مانند مواردی که از امام (ع) و یارانش با تعبیر «شهید» یاد شده است، همچون این عبارت: «و دیگر روز عمر [بن سعد] کشتگان خویش را به گور کرد ... و آن شهیدان و اولاد را آنجا گذاشتند» (بلعمی، چاپ روشن، ج ۴، ص ۷۱۱؛ قس: همو، چاپ مولایی، ص ۳۱: «و دیگر روز عمر [بن سعد] کشتگان خود را همه به گور کرد ... و حسین را و کشتگان او را همچنان گذاشت و به گور نکرد»).
۲. این بخش منقول، می‌تواند نشان‌دهنده تفصیل بیشتر روایت قدس از روایت روشن و مطابقت بیشتر آن با متن طبری (ج ۴، ص ۲۵۱-۲۵۴) نیز باشد.



چهار پارهٔ زیر هم، می‌تواند این تفاوت نگاهها را نشان دهد:

روشن: و عبیدالله بفرمود تا مسلم را و هانی را بر بام کوشک بردند و سر هر دو را ببریدند و سوی مردمان انداختند. آن خلق برمیدند. و این به ماه ذی‌الحجة بود به سال شصت از هجرت؛ و همان روز حسین ابن علی از مکه برفت با همه اهل بیت خویش از بهر آن نامهٔ مهتران کوفه، و ندانست که به کوفه چه افتاده است (بلعمی، چاپ روشن، ج ۴، ص ۷۰۲).

قدس: عبیدالله بفرمود تا ... مسلم و هانی را هر دو بر بام بردند و سرهاشان ببریدند و به مردمان انداختند. مردمان بگریستند و بازگشتند. ... و این بیرون آمدن مسلم بن عقیل به کوفه و حصار و حرب کردن، روز سه‌شنبه بود سیم روز از ماه ذی‌الحجة از سال شصت. و درین روز حسین بن علی — رضی الله عنهما — از مکه برفت و رو سوی کوفه نهاد (بلعمی، چاپ مولایی، ص ۱۴-۱۵).

روشن: پس عمر بن سعد از سپاه بیرون آمد و بر حسین سلام کرد و او را پند داد و گفت: مکن! هرچند شما بدین حقترید، خدای عزوجل همی نخواهد که این کار شما را بود؛ و تو بیش از آن حرب نتوانی کردن که پدرت، و هم نبود این کار او را و آن زندگانی به گرم و زحیر بگذاشت و آخر بکشتندش؛ و برادرت حسن چون دانست که این کار او را نخواهد بودن بیعت کرد تا از اندهان برست. تو نیز خویشان را از این کار بیرون آر (بلعمی، چاپ روشن، ج ۴، ص ۷۰۴-۷۰۵).

قدس: عمر بن سعد از میان سپاه بیرون آمد و بر حسین سلام کرد و حسین جواب داد. پس گفت: یا حسین! هرچند که بدین کار شما حقترید، مگر خدای عزوجل چنین همی خواهد که این کار شما را نباشد؛ و تو بیش از آن جهد نتوانی کردن و خون ریختن که پدرت کرد علی — رضی الله عنه — و همه زندگانی به تلخی گذاشت و آخر کشته شد؛ و برادرت حسن — رضی الله عنه — چو دانست که این کار شما را نخواهد بود دست بازداشت. اگر تو نیز دست بازداری به بود تا هلاک نشوی (بلعمی، چاپ مولایی، ص ۱۷-۱۸).

روشن: پس عبیدالله کس فرستاد سوی عمر سعد که من

تو را فرستادم سوی حسین تا با او منادمت کنی؟ اگر حرب کنی، و اگر نه کس فرستم تا حرب کند. عمر سعد هم آنگاه برنشست و به حرب رفت با سپاه و بانگ کرد که یا حسین! بسیار جهد بکردم تا مگر به خون تو انباز نباشم، این کار میسر نگشت (بلعمی، چاپ روشن، ج ۴، ص ۷۰۵).

قدس: [عبیدالله] نامه کرد به عمر که تو را بدان فرستادم که با حسین منادمت کنی و روزگار بری و از پس وی نماز کنی؟ چون این نامه بخوانی کار وی سپری کن؛ یا به در من آید یا سرش بردار و بیار. ... عمر ... چون نامه بخواند همانکه بر اسب نشست و همهٔ سپاه را فرمود که برنشینند ... و خود اسب براند. بانگ کرد: یا حسین! بیرون آی! حسین — رضی الله عنه — بیرون آمد. عمر گفت: من جهد کردم و کوشیدم که مرا با تو حرب نباید کردن و در خون تو انباز نباشم، سود نداشت (بلعمی، چاپ مولایی، ص ۱۸-۱۹).

روشن: و حسین یک زمان به خواب اندر شد و پیغامبر را — علیه السلام — دید که گفت: یا حسین! هیچ غم مدار که فردا شب با من باشی. حسین چون از خواب درآمد، امید از جان خویش برداشت (بلعمی، چاپ روشن، ج ۴، ص ۷۰۵).

قدس: و حسین قرآن همی خواند. چون سحرگاه ببود، خوابش ببرد. پیغامبر را — علیه السلام — به خواب دید. گفت: یا حسین! غم مدار که تو فردا شب با من باشی. حسین — رضی الله عنه — بیدار شد. دانست که کار بود، بگریست (بلعمی، چاپ مولایی، ص ۲۲).

به این شواهد، مواردی دیگر را می‌توان افزود. به عکس همهٔ حذفها و اختصارها که در روایت روشن هست، در پایان حکایت تفصیل قابل تأملی در آن دیده می‌شود که می‌کوشد فضیلتی برای یزید بترشد و او را میرا از واقعهٔ کربلا نشان دهد. این تفصیل نیز البته با متن طبری^۱ یکسان نیست:

روشن: پس [یزید] ایشان را با خانهٔ عورتان فرستاد تا چند

۱. متن طبری (ج ۴، ص ۳۵۳) در این بخش چنین است: «ثم قال یزید بن معاویه: یا نعمان بن بشیر، جهّزهم بما یصلحهم وابعث معهم رجلاً من اهل الشام امیناً صالحاً وابعث معه خیلاً و أعواناً فیسیر بهم إلی المدینه.»

روز برآمد. آنگاه نعمان بن بشیر الانصاری را حاضر کرد که از یاران پیغمبر بود — علیه السلام — و نیکمرد و امین بود؛ و او را در مصاحبت ایشان به مدینه فرستاد. چون عزم رفتن کردند، علی بن حسین را پیش خواند و بنواخت و گفت: لعنت بر پسر مرجانه باد! اگر مرا بگفتی و یا پیش من آمدی، به هرچه از من درخواستی وفا نمودمی؛ اما قضای خدای را به هیچ دفع نتوان کردن. به مدینه بازگرد با این اطفال و عیال که من خود شفقت دریغ ندارم و هرچه حاجت شما بود وفا کنم. و ایشان با نعمان به مدینه رفتند (بلعمی، چاپ روشن، ج ۴، ص ۷۱۵).

روایت قدس در اینجا مختصرتر است:

قدس: پس یزید ایشان را ده روز بازداشت به خانه زنان؛ آنگاه به مدینه بازفرستاد به دست مردی از شامیان (بلعمی، چاپ مولایی، ص ۳۸).

هرچند تحریر قدس متنی است از اساس متفاوت با تحریر روشن، با این همه شباهتهایی متعدد — در واژه‌ها و ساختار جمله‌ها — میان آنها هست که می‌تواند نشانه اصلی مشترک (به زبان فارسی) برای این دو روایت باشد. اگر این شباهتها در الفاظ و ساختار جملات، یکی بودن روایت‌های تاریخ بلعمی را — در اصل آنها — اثبات کند، دیگر نمی‌توان روایت‌های گوناگون تاریخ بلعمی را از آغاز و یکسره جدا از هم دانست و آنها را در عرض یکدیگر (از نظر ترتیب تاریخی) قرار داد.

دلیلی که روشن برای آغاز جدا بودن سه روایت تاریخ بلعمی می‌آورد، وجود دو مقدمه عربی در برخی نسخه‌ها و مقدمه فارسی در بعضی نسخه‌های دیگر است، و اختلاف فاحش تحریر قدس با نسخه‌های دیگر (روشن، ج ۱، ص ۱۴). روشن نسخه‌هایی که مقدمه عربی دارند تحریر اول، نسخه‌هایی که مقدمه فارسی دارند تحریر دوم، و نسخه روایت قدس را تحریر سوم به شمار آورده و بر اساس اختلاف آنها، این سه تحریر را در عرض هم و از ابتدا جدا از یکدیگر در نظر گرفته است. درباره تقدّم و تأخّر و تفاوت دو تحریری که یکی با مقدمه عربی و دیگری با مقدمه فارسی آغاز می‌شود، گریزانویچ و بولدیرف — در مقاله‌ای قدیمی (۱۹۵۷ م) و با قرائنی قانع‌کننده — نشان داده‌اند که تحریر اصیل‌تر و کهن‌تر — که ریخته قلم بلعمی (و یا گروه تحت نظر او) است — همان متنی است

که در آغاز آن مقدمه عربی آمده؛ و نسخه‌هایی که با مقدمه فارسی آغاز می‌شوند مربوط به تحریری هستند که بعدها با تبدیل و تکمیل تحریر بلعمی (تحریر نخست از نظر ترتیب تاریخی) فراهم آمده است، هرچند این تحریر نیز کهن و از قرن چهارم است (گریزانویچ — بولدیرف، ص ۱۷۸-۱۹۵). بنابراین، دو تحریر اول (با مقدمه عربی) و دوم (با مقدمه فارسی) در طول هم قرار می‌گیرند و نه در عرض یکدیگر. درباره تحریر قدس (که روشن آن را تحریری مجزا از دو تحریر مذکور به شمار آورده) نیز چون آغاز دستنوشته آن افتاده، بر اساس ملاک پیشگفته (عربی یا فارسی بودن مقدمه) نمی‌توان قضاوت کرد که از نسخه‌های تحریر اول (با مقدمه عربی) است یا از نسخه‌های تحریر دوم (با مقدمه فارسی)؛ اما مشابتهای آن با تحریر روشن آن قدر هست که منشأ واحد این تحریر با تحریرهای دیگر را اثبات کند و این نسخه را در زمره یکی از دو تحریر پیشین بگنجد. بدین ترتیب، می‌توان در یک تقسیم‌بندی کلی، نسخه‌های تاریخ بلعمی را به دو بخش کرد: نسخه‌های تحریر اصیل‌تر که با مقدمه عربی آغاز می‌شوند، و نسخه‌های تحریر دوم که سرآغاز آنها مقدمه فارسی است.

صرف‌نظر از این تقسیم‌بندی کلی، نباید احتمال تحول و تغییر را در درون نسخه‌های هر یک از این دو تحریر از نظر دور داشت. پیداست که نسخه‌های هر یک از این تحریرها خود با هم اختلافاتی — به ویژه از نظر الفاظ و ساختار جمله‌ها — دارند و جدا کردن این دو تحریر از هم نفی‌کننده اختلافات درونی نسخه‌های آنها نیست. چه بسا نسخه‌ای با مقدمه عربی آغاز شود و در زمره نسخه‌های تحریر اصیل بگنجد، اما در میانه متن آن تغییر و تصرفاتی — از حیث لفظ و مضمون — صورت گرفته باشد. اختلاف تحریر روشن (که مبتنی بر نسخه‌هایی است که با مقدمه عربی آغاز می‌شوند) و تحریر قدس (که دست کم در محدوده گزارش قیام امام حسین (ع) و واقعه کربلا اختلافی فاحش با روایت روشن دارد)، از این منظر نیز قابل بررسی است. اگر مقایسه‌ای میان نسخه‌های تحریر دوم (با مقدمه فارسی) و تحریر قدس صورت گیرد و این اختلاف در میان نباشد، آنگاه باید نگاه تحریر روشن به واقعه را نگاه بلعمی و گروه تحت نظر او



- جعفریان، رسول، «درباره منابع تاریخ عاشورا»، آینه پژوهش (ش ۷۱-۷۲)، آذر-اسفند ۱۳۸۰ش.

- همو، «ملا حسین واعظ کاشفی و روضة الشهداء»، مقالات تاریخی، [دفتر اول]، قم، ۱۳۷۵ش.

- روشن، محمد، «مقدمه مصحح»، نک: بلعمی، چاپ روشن.

- ریاحی، محمدامین، کسای مروزی: زندگی، اندیشه و شعر او، تهران، ۱۳۶۷ش.

- سنایی غزنوی، مجدود بن آدم، حدیقة الحقیقة و شریعة الطریقة، به کوشش محمدتقی مدرس رضوی، تهران، ۱۳۵۹ش.

- همو، همان، به کوشش مریم حسینی، تهران، ۱۳۸۲ش.

- همو، دیوان، به کوشش محمدتقی مدرس رضوی، تهران، ۱۳۶۲ش.

- سیف فرغانی، دیوان، به کوشش ذبیح‌الله صفا، تهران، ۱۳۴۱ش.

- طبری، محمدبن جریر، تاریخ الامم و الملوک، به کوشش جمعی از دانشمندان، بیروت، [بی تا].

- طوسی، محمدبن حسن، فهرست کتب الشیعة و اصولهم، چاپ سید عبدالعزیز طباطبایی، قم، ۱۴۲۰ق.

- عطار نیشابوری، فریدالدین، مختارنامه، به کوشش محمدرضا شفیعی کدکنی، تهران، ۱۳۷۵ش.

- همو، مصیبت‌نامه، به کوشش محمدرضا شفیعی کدکنی، تهران، ۱۳۸۶ش.

- عمادی حائری، سید محمد، قرآن فارسی کهن: تاریخ، تحریرها، تحلیل، تهران، ۱۳۸۶ش.

- قوامی رازی، بدرالدین، دیوان، به کوشش میر جلال‌الدین محدث، تهران، ۱۳۷۴ق.

- گریزانویچ، پیوتر آفاناسیویچ (و) آلكساندر نیکلایویچ بولدیرف، «دو روایت متفاوت از ترجمه تاریخ طبری تحریر بلعمی»، ترجمه محسن شجاعی، ویرایش علی‌اشرف صادقی، نامه فرهنگستان (ش ۳۶)، زمستان ۱۳۸۶ش.

- مستوفی هروی، محمدبن احمد، ترجمه الفتوح ابن‌اعثم کوفی، به کوشش غلامرضا طباطبایی مجد، تهران، ۱۳۷۲ش.

- مولوی، جلال‌الدین بلخی، دیوان کبیر (شمس تبریزی)، به کوشش توفیق هـ سبحانی، تهران، ۱۳۸۶ش.

- ناصرخسرو قبادیانی، دیوان، به کوشش مجتبی مینوی - مهدی محقق، تهران، ۱۳۶۵ش.

- نجاشی، احمدبن علی، فهرست أسماء مصنفی الشیعة (رجال النجاشی)، چاپ سید موسی شبیری زنجانی، قم، ۱۴۰۷ق.

بدانیم؛ اما اگر این اختلاف فاحش میان نسخه‌های تحریر دوم و تحریر قدس نیز وجود داشته باشد، آنگاه باید به اختلاف درونی نسخه‌های یک تحریر چشم داشته باشیم. چنین مقایسه‌ای مجالی جز اینجا می‌طلبد و در فرایند یک تصحیح انتقادی از متن تاریخ بلعمی جای می‌گیرد. باری، اگر بپذیریم تحریرهای گوناگون تاریخ بلعمی به متنی واحد بازمی‌گردند و در آغاز از هم جدا نبوده‌اند، درباره مقتل حسین (ع) از تاریخ بلعمی باید به یکی از این دو فرض تن دهیم: یا بگوییم که روایت روشن - در بخش مورد نظر ما - متنی است تغییر یافته از روایت اصیل تر تاریخ بلعمی که با متن تاریخ طبری مطابقت بیشتری داشته است؛ یا آنکه بگوییم روایت روشن صورت اصیل تر تاریخ بلعمی است که از همان آغاز تفاوت‌هایی فاحش با متن اصلی طبری و نگاهی منفی به قیام امام (ع) داشته، اما بعدها کسی (محرر نسخه آستان قدس یا مادر نسخه آن) روایت بلعمی را با متن اصلی طبری سنجیده و آن را بر اساس متن طبری تکمیل کرده و روایت تازه‌ای پدید آورده است.

حکایت قیام امام (ع) و واقعه کربلا، البته چیزی نیست که با حذف چند بخش و تبدیل چند واژه و تعبیر بتوان سوزناکی و سهمگینی آن را پوشیده داشت، چنانکه روایت روشن نیز این احساس را - خواه ناخواه - به خواننده القا می‌کند. با این همه، جای این پرسش همچنان باز می‌ماند که از میان تحریرهای تاریخ بلعمی، روایت متشیعانه همخوان تر با متن مبدأ (تاریخ طبری) اصیل تر و حاصل نگاه بلعمی است یا روایتی که با قصدی خاص روایت متن مبدأ را تغییر داده است؟

منابع

- بلعمی، ابوعلی محمدبن محمد (منسوب)، تاریخنامه طبری (گردانیده منسوب به بلعمی)، به کوشش محمد روشن، تهران، ۱۳۷۶ش.

- همو، قیام سیدالشهداء حسین بن علی و خونخواهی مختار، [بخشی از: تاریخنامه طبری، بر اساس نسخه ش ۷۴۸۱ کتابخانه آستان قدس رضوی]، به کوشش محمدرور مولایی، تهران، ۱۳۷۷ش.

- بیهقی، ابوالفضل محمدبن حسین، تاریخ بیهقی، به کوشش علی‌اکبر فیاض، مشهد، ۱۳۵۰ش.

